



۲۰۱۷/۰۲/۱۵



حمید انوری

شکست و فرار تجاوزگران روسی از افغانستان



روز ۱۵ فبروری ۱۹۸۹ آخرین قطعات اردوی تجاوزگر روسی خاک پاک ما را ترک کردند. از آن روز که تجاوزگران روسی شکست شانرا در افغانستان پذیرفته و راه فرار پیش گرفتند، ۲۸ سال میگذرد. یرغلگران اردوی سرخ روسی ۱۰ سال آژگار سرزمین پاک ما را به گند آلودند و یک مشیت میهن فروشان خلقی و پرچمی را که طوق غلامی روس ها را به گردن های خم خویش آویخته بودند، با تمام قدرت سیاسی- نظامی و اقتصادی و جنگی خویش با آخرین توان تلاش کردند بالای مردم آزاده ما تحمیل نمایند و کشور آزادگان را به اسارت خویش درآورند که یک تفکر پوچ و سخت اشتباه آمیز بود.

جنایتکاران بی همه چیز روسی ۱۰ سال تمام کشور زیبای ما را از زمین و هوا بصورت بسیار گسترده و وحشیانه مورد تاخت و تاز قرار دادند، بیشتر از یک میلیون هموطنان بی دفاع، بی گناه و صلح جوی ما را چنان وحشیانه قتل عام کردند که چنگیز و هلاکو نکرده بود.

تجاوزگران روسی سرزمین زیبای ما را به یک ویرانه غم انگیز مبدل نمودند و هست و بودش را نامردانه به غارت بردند.

خلقهای ما و پرچمی های شرف باخته و بی آبرو که در نوکری و غلامی روس های متجاوز از زن و فرزند خود نیز گذشته بودند، میدان را شغالی دیده و در کله های خام خود کودتای ننگین شانرا انقلاب نامیده و برگشت ناپذیر تصور میکردند، در وحشی گری، خونریزی، ددمنشی، قتل و کشتار و بگیر و ببند و شکنجه و قین و فانه و ناخن کشیدن و هزار و یک وحشت و دهشت دیگر، با همدیگر در رقابت قرار گرفتند و دمار از روزگار مردم شریف افغانستان بدر آوردند.

روس های تجاوزگر اما در آخرین تحلیل به شکست اردوی سرخ شان در افغانستان پی بردند و جنگ تجاوزگرانه شانرا "زخم خونچکان" نامیده و راه فرار پیش گرفتند. عساکر متجاوز روسی را هنگام فرار از افغانستان حتی جرئت عقب نگاه کردن هم نبود.



و اما با شکست و فرار تجاوز گران روسی، مقامات کریملین تا سه سال دیگر با تمام توان اقتصادی و نظامی شان سخت تلاش کردند تا رژیم رو به زوال نجیب نا نجیب را از مرگ حتمی نجات داده و گویا یک بینی خمیر از خود بجا گزارند، اما دیگر خیلی دیر بود، رژیم دست نشانده شان در افغانستان به تب لرزه مرگ دچار شده و از داخل فرو ریخت و به گودال تاریخ سپرده شد.

ببرک شیاد که از سالیان متمادی در خدمت سازمان جاسوسی روس(کی جی بی) قرار داشت در آن زمان که با عساکر متجاوز روسی یکجا به افغانستان فرستاده شده بود، در خوش خدمتی و بوت پاکی روس های تجاوزگر سر از پا نمی شناخت، در آخرین روز های زندگی نکبت بار اش که دیگر روسها حتی جهت تداوی برایش ویژه نداده و در یک اطاقک آهنی در حیرتان زندانی بود و ... پی برد که مرگ هزاران بار بهتر از غلام بیگانه بودن است، اما دیگر خیلی برای او دیر شده بود. او در تنهائی و درد مرد و به زباله دان تاریخ سپرده شد.

تره کی کودن را شاگرد وفادارش در یک حالت زار کشت. شاگرد وفادار را تجاوزگران روسی بگونه سخیفی مسموم نموده و بعد در مقابل چشمان خانواده اش تیرباران کردند.

نجیب نانجیب را طالبان بعد از لت و کوب فراوان، گردن شکستند و با برادر اش یکجا به دار زدند. و چنین بود سرنوشت رهبران شرف باخته حزب دیموکراتیک خلق که طوق غلامی روس ها را به کردن های خم شان آویخته بودند. دیگران باید از چنین سرنوشت های شوم پند گیرند.

روس های تجاوزگر به هر علت و هرگونه ایکه بود در افغانستان به شکست مواجه گردیده و خجالت زده و با عجله راه فرار در پیش گرفتند، اما دست پروردگان شرف باخته شان از همان هنگام تا ایندم دست از توطئه چینی، تفرقه اندازی و خیانت و جنایت برنداشتند و چه در داخل کشور و چه هم در خارج از افغانستان همچنان مشغول خطا و خیانت و تفتین و توطئه اند.

من اما با نظر یک تعداد هموطنان خود موافق نیستم که تنها و تنها رهبری(حدخا) را خائن و جنایتکار و وطن فروش و جاسوس میدانند، مگر صفوف را در آنهمه خطا و خیانت و جنایت و رزالت شریک نمی دانند.

درحالیکه اگر کدر رهبری آن باند کثیف نظر به دستور اربابان روسی شان، دستور قتل و کشتار و بازداشت و زندان و شکنجه هموطنان شریف ما را می دادند؛ این صفوف بود که دستورات را بدون کوچکترین درنگ اجرا میکردند. این صفوف بود که خاد و واد را تشکیل میداد، این صفوف بود که همچو سگان بوی کش شب و روز هموطنان بی گناه و بی دفاع ما را که شامل مرد، زن، طفل، جوان، پیر و... می شد، از خانه و کوچه و خیابان و مسجد و دفتر و دکان و مکتب و پوهنتون و از سر بازار دستگیر نموده روانه زندان های بی شمار در

مرکز و ولایات می ساختند، تحقیق و شکنجه میکردند، کوش و بینی می بریدند و ناخن می کشیدند و سر انجام یا در گروپ های متعدد گلوله باران میکردند و یا هم زنده به گور می نمودند.

آنچه صفوف(حدخا) در بیشتر از یک دهه در سرزمین ما انجام دادند، اگر یک یک برشماریم، به یقین بیشتر از مثنوی هفتاد من کاغذ می شود.

چگونه است که حتی یک نفر از همان صفوف هرگز هیچ اعتراضی به آنهمه ظلم و جنایت و خطا و خیانت نکرد و تا امروز هم حتی یک نفر شان شهادت یک معذرت خشک و خالی را از مردم شریف افغانستان ندارد؟!

پس با جرئت میتوان گفت که تمام منسوبین(حدخا)، از کدر رهبری گرفته تا کمیته مرکزی و شورای انقلابی و شورا های ولایتی و سازمان های جوانان و زنان و... همه و همه در آن جنایت عظیم و آن غلامی ننگین شریک بودند و هستند که لعنت خدا و نفرین خلق خدا بر همه شان باد!!!!

قابل یادآوری است که در جنگ افغان- روس تمام مردم شریف افغانستان در سرتاسر کشور از دل و جان سهیم بودند و همه باهم در سنگر میهن قرار داشتند.

مبارزین دلیر و مجاهدین واقعی افغانستان چنان با رشادت و پایمردی بی نظیری در مقابل تجاوزگران روسی و ایادی بی مقدار داخلی شان رزمیدند که تاریخ نظیر آنرا به یاد ندارد.

در آن هنگام جهاد فروشان تنظیمی در پاکستان و ایران، مشغول سوداگری جهاد بودند، ولی مردم با شهادت افغانستان در سرتاسر کشور با دستان خالی به مصاف تجاوزگران تا دندان مسلح روسی میرفتند.

در آن زمان گلو و فضلو و... فرزندان خود را جهت تحصیل به اروپا و امریکا و کانادا و امارت و... فرستاده بودند و فرزندان مردم را به جبهات جنگ با یک مشت نشرات تبلیغاتی و بیرق های تنظیمی و یک مشت کشمش و نخود و چند توته نان قاق و... روانه میکردند.

من خود در سال های هشتاد در پشاور شاهد بودم که هموطنان ما جهت اشتراک در جهاد ضد روسی برای به دست آوردن یک میل تفنگ هفته ها و ماه ها انتظار می کشیدند و حتی پول خرید یک چیلی پاکستانی را نداشتند و در هفته ها یک پاو گوشت را به چشم نمی دیدند، اما فرزندان "رهبران تنظیمی"، در بهترین قصر ها در خارج از کشور بسر میبردند و پول های کمی همین مجاهدین و مهاجرین را به شاخی باد میکردند.

سیاف و سیاف ها اگر ذره وجدان در وجود بی وجود شان باقیست، بیشتر از این به نام مجاهد و جهاد سوداگری نکنند که در حقیقت به ریش خود میخندند!

